

**درس خارج فقه پول و بانک**

**استاد مصباحی مقدم**

**جلسه ششم**

**1399/08/17**

بسم الله الرحمن الرحيم والحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا ابى القاسم المصطفى محمد و على اهل بيته الطيبين الطاهرين لا سيما مولانا بقیة الله فى الارضين روحى و ارواح العالمين لتراب مقدمه الفدا.

ولادت با سعادت رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم و ذریه‌ی گرامی ایشان حضرت امام صادق علیه السلام را تبریک عرض می‌کنم. ان شاء الله خداوند تبارک و تعالی، ما و فرزندانمان را تا قیام قیامت از پیروان و محبان محمد و آل محمد علیهم السلام قرار دهد. آخرین جلسه‌ای که خدمت دوستان بودیم روایات مربوط به خرید و فروش درهم و دینار را بیان کردیم و خلاصه‌ای هم در آخر آن ذکر نمودیم. ان شاء الله امروز به بررسی آراء فقهای صدر اول و عده‌ای از فقهای میانی خواهیم پرداخت.

#### 1- شیخ صدوق رحمه الله در کتاب المقنع<sup>1</sup>

«و اعلم أنه لا رباء إلا فيما يكال أو يوزن،» مطابق روایات، ربا جز در مکیل و موزون نیست. «فلو أن رجلا باع بعيرا بغيرين» وارد مواردی از معدودات می‌شود. اگر کسی شتری در مقابل دو شتر فروخت، «أو بقرة بقرتين أو ثوبا بثوبين، أو أشباه ذلك؛ مما لم يكن فيه كيل و لا وزن لم يكن بذلك بأس. و لا بأس بالسمن و الزيت» دو نوع روغن که یکی زیتون و دیگری روغن حیوانی باشد. اگر این دو را «اثنين بواحد» مبادله کنند، «یدا بید» اشکالی ندارد. این قید "یدا بید" تأکیدی از ناحیه مرحوم صدوق است؛ چراکه روایات تأکید داشت. «و إذا قال الرجل لصاحبه: عاوضني بفرسك و فرسی» اگر کسی به دیگری بگوید: اسبت را با اسبم عوض کن. «و أزيدك» و مبلغی را اضافه می‌دهم، «فلا يصلح» این صحیح نیست. البته مبنایش از نظر روایات روشن نیست؛ چون -با توجه به ویژگی‌ها، صفات و کارآمدی‌های اسب که انواع آن از بسیار قیمتی تا کم‌قیمت وجود دارد- فرس از معدودات به حساب می‌آمد و مکیل و موزون نیست. «و لا يجوز ذلك،» نفی جواز است. «و لكنه يقول: أعطني فرسك بكذا و كذا،» در واقع دو معامله انجام دهد، شما اسبت را به این قیمت به من بفروش «و أعطيك فرسی بكذا و كذا،» و منم اسبم را به قیمت دیگری می‌فروشم. دو معامله جداگانه باشد.

#### 2- شیخ مفید رحمه الله در کتاب المقنعه باب بیع الواحد بالاثنين و اکثر من ذلك و ما يجوز و ما لا يجوز:<sup>2</sup>

«و لا يجوز بيع درهم بدرهمين نقدا و لا نسيئة.» نه نقد و نه نسیه در صرف به کم و زیاد جایز نیست. «و لا دینار بدینارین؛ نقدا و لا نسیئة...» نقد جایز نیست؛ چون روایاتی در بحث صرف آمد که در بیع درهم به درهم، و دینار به دینار نمی‌توان کم و زیاد کرد. نسیه هم جایز نیست؛ چون صرف است. «و لا بأس ببيع دینار بعشرة دراهم» وقتی که جنس عوض شد؛ یک دینار به ده درهم اشکالی ندارد. «یدا بید، من غیر تأخیر» در اینجا تأخیر جایز نیست؛ بلکه در مجلس معاوضه‌ی آن‌ها باید، متقابضین باشد. «و لا يجوز بيع درهم بدرهم نسيئة» چون صرف است، معامله نسیه جایز نیست. «و لا دینار بدینار (بن نقدا و لا نسيئة)». اینها مطابق روایات است.

1. سلسله الینایع، ج ۱۳، ص ۱۴

2. همان، ج ۱۳، ص ۳۱ و ۳۲

این کتاب از مخطوطات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی بود، که حضرت آیت الله استادی آن را احیاء، تصحیح و منتشر کرد. «و لا يجوز بيع ما يكال و يوزن في غير السلم الا يديد،» این قید بسیار به جا است؛ زیرا معامله سلم ما یکال و یوزن، اشکالی ندارد. آنچه که اشکال داشت، معامله نقد، به کم یا زیاد و احياناً معامله نسیه به کلی بود. ولی سلف منعی ندارد؛ چون نهی از نسیه شده بود که خیلی از فقها آن را هم بر کراهت حمل کردند. و این فقط یدا بید باید باشد. «و يجوز في غيرهما من سائر المبيعات بالعین» مراد ذهب است. «و الورق، تأخير تسليم المبيع أو الثمن.» در غیر ما یکال و یوزن، اشکالی ندارد که تسلیم مبيع یا ثمن تأخیر بافتد؛ یعنی چه نسیه باشد و چه سلف، اشکالی ندارد.

4- شیخ طوسی رحمه الله در کتاب النهایة باب الصرف و احکامه<sup>4</sup>

«قد بینا أنه لا يجوز بيع درهم بدرهمين؛ لا نقدا و لا نسيئة. و لا يبيع درهم بدرهم نسيئة، و لا بأس بذلك نقدا.» بیع نقدی دینار به دینار، اشکالی ندارد؛ چون هم وزن هستند. «و لا بأس ببيع دینار بدرهم نقدا، و لا يجوز ذلك نسيئة.» چون در معامله صرف، نسیه جایز نیست. «و إذا كان للإنسان على غيره درهم» اینجا طلب را مطرح می کند؛ کسی از دیگری دراهمی طلب دارد، «جاز له أن يأخذ بها دنائير.» پس از توافق، می تواند به جای درهم، دینار بگیرد. «و كذلك إن كان له دنائير فيأخذ بها درهم،» اگر دینار طلبکار است، معادل آن درهم بگیرد، «لم يكن به بأس. فإن كان له دنائير، و أخذ الدرهم، ثم تغيرت الأسعار،» اگر دینار داد که بعدا درهم بگیرد، ولی نرخ عوض شد، «كان له سعر يوم قبض الدرهم من الذي كان له عليه المال.» نرخ روز قبض درهم مبنا است. مطابق است با برخی روایاتی که در این مورد اشاره شد. «و إذا كان لإنسان على صيرفي درهم أو دنائير،» اگر کسی از يك صراف درهم یا دینارهایی طلبکار است. «فيقول له: حوّل الدنائير إلى الدرهم أو الدرهم إلى الدنائير،» درهم یا دینار دست صراف است و به او می گوید: دینار را با درهم عوض کن. «و ساعره على ذلك،» و نرخ را هم تعیین کنند. «كان ذلك جائزا،» این کار ایرادی ندارد. «و إن لم يوازنه في الحال، و لا يناقده،» اگرچه الان وزن نکند و نقد نزند. گفتیم که نقد به معنای محک زدن عیار است. «لأنّ النقدين جميعا من عنده.» چون هم درهم و هم دینار نزد صراف است. «و إذا أخذ إنسان من غيره درهم و أعطاه الدنائير أكثر من قيمة الدرهم،» اگر کسی از دیگری درهم طلبکار است، به او دینار می دهد که قیمتش بیشتر است، «أو أخذ منه الدنائير و أعطاه الدرهم مثل ما له أو أكثر من ذلك» یا به مقدار مالش یا بیشتر از آن «و ساعره على ثمنه،» برای مبادله این دو توافق کردند و نرخ معین شده است، «كان جائزا و إن لم يوازنه، و لا يناقده في الحال،» گرچه توزین و نقد نکند. «لأنّ ذلك في حكم الوزن و التقد.» چون مال در دست بدهکار است، این در حکم وزن و نقد است؛ یعنی در واقع این وزن و نقد، در ذمه اوست. وقتی می خواهد تحویل بگیرد، نقد می زند و وزن می کند. «و لا يجوز ذلك إذا كان ما يعطيه أقل من ماله.» اگر مالی را که به او داده مساوی با مالی باشد که طلب دارد یا بیشتر از مالی باشد که طلبکار است، اشکالی ندارد؛ مثل اینکه یک کیسه درهم

به طرف داده است که ارزشش بیشتر از دنائیری است که از او طلب می‌کند - اینجا هم معنایش معاوضه نیست؛ چون ساعره دارد، سعر و نرخى که توافق می‌کنند مبنای معاوضه است - ولی چون مبلغ بیشتری را در اختیار طرف، قرار داده، اشکالی ندارد. اما اگر مبلغ کمتری در اختیار گذاشته بود، معامله روی آن مقدار مازاد، واقع نشده است. «فإن أعطاه أقل من ماله، و ساعره، مضى البيع فى المقدار الذى أعطاه،» بیع در مورد آن مقداری که به او تحویل داده است، ممضی است و نسبت به اکثر ممضی نیست. «و لم يمض فيما هو أكثر منه. و الأحوط فى ذلك، أن يوازنه و يناقده فى الحال.» احتیاط است که وزن کردن، نقد کردن و صرافى کردن را الان انجام دهند. «أو يجدد العقد فى حال ما ينتقد و يتزن.» یا وقتی می‌خواهد نقد و وزن کند، عقد را تجدید کند. این از باب احتیاط است.

اینجا مرحوم شیخ مسئله‌ای مطرح می‌کند که به نظر من يك حرف تازه و يك کار تازه است که بعدها هم مسائلى را مطرح می‌کند. «و لا بأس أن يبيع الإنسان ألف درهم و ديناراً، بألفى درهم» اگر انسان هزار درهم به علاوه يك دينار را در مقابل دو هزار درهم بفروشد، اشکالی ندارد. این بیع است و قرض نیست. معنای بیع این است که مبادله صورت می‌گیرد. «من ذلك الجنس أو من غيره من الدراهم» حال این درهم از همان جنسى باشد که به او می‌دهد یا از غیر آن جنس؛ چرا که درهم‌ها متفاوت بوده‌اند. - (سوال...)

- این حکم معاوضه است ولی توجه کنید که مناقشه در ضم ضمیمه است. این مبدأ فتاویى شد. یکی از چیزهایی که به نظرم بسیار بسیار مهم است، اعتماد به نصوص است؛ یعنی نص ما باید مبنا باشد؛ ما در نصوص چیزی بالصراحة از این مقوله نداریم؛ ولی همین که در روایات آمده که مثلاً طلا را با نقره معاوضه می‌کند و لا بأس به، اینکه یکی بدهد ده تا بگیرد، مبنای این فتوا شده است. نه اینکه به خاطر اطلاقش مبنای این فتوا شده باشد. - (سوال...)

- فرمایش شما درست است ولی این اطلاق شمول پیدا می‌کند، حتی نسبت به جایی که مثیلین در بخشی هستند و در بخش دیگر نیستند. به عبارت دیگر شما اینجا در ضمن يك معاوضه، دو معاوضه انجام می‌دهید: در يك معاوضه، هزار درهم مقابل هزار درهم است و در معاوضه دیگر، یک دينار می‌دهید و هزار درهم می‌گیرد. - (سوال...)

- در مثیلین منع اضافه داریم، ولی اینجا ترکیب کرده است. فتوایی را شیخ می‌دهد که باب مناقشه را باز می‌کند، خود ایشان صریح می‌گوید: گرچه معادله، بین يك دينار و هزار درهم، نیست.

«و لا بأس أن يبيع الإنسان ألف درهم و ديناراً بألفى درهم من ذلك الجنس أو من غيره من الدراهم. و إن كان الدينار لا يساوى ألف درهم» اگر چه يك دينار، معادل هزار درهم نیست. «فى الحال» ممکن است زمانی برابر بشود. «و كذلك لا بأس أن يجعل

بدل الدینار شیئا من الثیاب» یعنی هزار درهم و یک جامه؛ یک دست کت و شلوار. از یک طرف دو هزار درهم و از طرف دیگر هزار درهم و یک کت و شلوار است. «من الثیاب» بدل است. «أو جزءا من المتاع» یا از امتعه دیگر باشد. «أو غیر ذلك لیتخلص به من الرّبا،»

- (سوال...)

- از باب حیل است. استناد به روایات حیل است؛ البته اینجا بیع است و اتفاقا حیل در بیع قابل قبول تر از حیل در قرض است. چون بحث حیل، در قرض و در بیع مطرح است. در بیع، طرفین مبادله، عقلایی رفتار می کنند، نباید وقتی دو نفر در بیع عقلایی رفتار می کنند، عملی را شاهد باشیم که یکه بخوریم و جا بخوریم؛ دو هزار درهم در مقابل هزار درهم و یک لباس!!! این به ذهن می زند که چنین مبادله ای معقول نیست، مگر چیزی پشتش باشد.

«و یکون ذلك نقدا،» این نکته مهم است. این بیع باید نقد باشد و طبعا در بیع نقد انگیزه های ربوی کنار می رود؛ چون انسان عاقل در بیع نقد، به دنبال برابری قیمت ها است. مبادله ای می کند که قیمت ها از نظر طرفین برابر است. «و لا یجوز نسیئة» نسیه را جایز نمی داند. «و كذلك لا بأس أن یبیع ألف درهم صحاحا» هزار درهم سالم «و ألفا غلّة» هزار درهم مغشوش. در واقع دو هزار درهم مبادله می کند که نصف آن سالم و نیمه ی دیگر مغشوش است. «بألفین صحاحا أو بألفین غلّة نقدا، و لا یجوز ذلك نسیئة.» این همان گشودن باب جدید توسط شیخ رضوان الله علیه است که می فرماید: «منعی ندارد.» ولی باید قبول کنیم که ممکن است در شرایطی انگیزه های عقلایی پشت چنین معامله ای باشد. گرچه معامله ی سفهی اشکال ندارد؛ معامله سفیه اشکال دارد. آن چه که باطل است معامله ی سفیه است نه معامله سفهی. اگر آدم عاقل معامله ی سفهی انجام داد باطل نیست، ولی علی القاعده باید رفتارها، در معاملات عقلایی باشد. باید یک معنایی داشته باشد و یک انگیزه ی عقلایی پشت آن باشد تا چنین معامله ای صورت بگیرد.

- (سوال...)

- نه، خوشبختانه الان چنین کاری نمی کنند. این را با علم می گویم. آن چه در سنت زرگرها وجود دارد، این است که آن چه را مشتری می خواهد بدهد، می خرد و قیمت را می نویسد. و آن چه را که مطالبه می کند می فروشد و قیمت را معین می کند. دو معامله انجام می دهد که منجر به ربا نشود و این خیلی خوب است.

- (سوال...)

- آن دلایلی که بنده دیده ام، طبق نظر مشهور، معامله سفیه باطل است نه معامله سفهی. مثالی بزنم. اگر مثلا کسی یک جفت گیوه ی قدیمی و کهنه از مرحوم پدر بزرگش به یادگاری مانده و نزد کسی است. وارث دوست دارد باقیمانده آثار پدر بزرگ را به عنوان دکور نگه دارد. آن شخص حاضر است در مقابل قیمت بالایی گیوه را به وارث بدهد. این معامله عقلایی نیست و سفهی است ولی عقلا چنین معامله ای را تجویز می کنند.

خدا رحمت کند مرحوم شیخ انصاری را که می‌گوید: چه چیزی عند العقلاء مال است؟ آن چیزی که منفعت محلله معتدّه بها داشته باشد. به این مال عند العقلاء گفته می‌شود. ولی گاهی عقلاء چیزی را مال حساب نمی‌کنند مانند مثال گیوه، ولی کسی حاضر است پول اساسی بابت آن بدهد؛ چون برایش مهم است. البته نمی‌توان تشبیه کرد؛ می‌گویند: مویی از نبی اکرم صلی الله علیه و آله در موزه‌ای نگه‌داری می‌شود. اگر چنین چیزی درست باشد چقدر قیمت دارد؟ بسیار قیمت دارد. چون آنچه متعلق به پیامبر صلی الله علیه و آله است، برای ما ارزشمند است. خدا لعنت کند کسانی را به پیامبر بی‌حرمتی می‌کنند. ان شاء الله کيفر آن را خواهند دید و زمانشان طولانی نخواهد شد.

#### 5- مرحوم سالار در المراسم العلویة<sup>5</sup>

«المبيع على ثلاثة اضرب: احدها يدخل المكيال و الميزان و ما يعد» این دو را با هم گرفته است. یکی آن چه را که در آن کیل و وزن نقش دارد و آن چه که به شماره می‌آید و معدود است. «و الآخر لا يدخل في ذلك»، نوع دیگر در آن مکیل و موزون نقشی ندارد «فيما يدخلهما على ضربين» آن چه که مکیل و موزون در آن نقش دارد دو نوع است «متفق النوع و غير متفق». نوعش متفق است یا غیر متفق است. «فالمتفق لا يجوز بيعه واحداً بالثنين من جنسه» این هنرمندی در نگارش فقیه است که به خلاصه صبر و تقسیم کرده است. می‌گوید: نمی‌شود يك کالا را در مقابل دو کالا از همان نوع معاوضه کرد. (تعبیر "نوع" از "جنس" دقیق‌تر است چرا که ممکن است چیزهایی از يك جنس باشند ولی انواع مختلفی داشته باشند) «و ما يباع عدداً فحكمه حكم المكيل و الموزون» حکم مکیل و موزون را شامل معدودات کرد. این متفاوت با روایات و نظر سایر بزرگان است.

«و اعلم ان ما لا يجوز بيعه الا واحداً بواحد، و ما يجوز بيعه واحداً بالثنين، كل ذلك انما يجوز بالنقد» جایز بودن مبادله یک کالا مگر به یک کالا؛ نه کمتر و نه بیشتر، و جایز بودن مبادله یک کالا به دو کالا، ممکن نیست مگر در نقد. «و اما النسبته، فلا يجوز» اما نسبه جایز نیست. عدم جواز، مطابق آن روایاتی است که مشاهده شد. اما بعضی از بزرگان روایات "یداً بید" را حمل بر کراهت کردند. شیخ مفید و سالار هم فرموده بودند.

#### 6- مرحوم قاضی ابن براج در مهذب<sup>6</sup>

«وليس يصح الربا الا فيما كان مكيلاً او موزوناً»، ربا راه ندارد مگر در مکیل و موزون. «فاما ما كان من غير ذلك، فلا يدخل فيه» ربا در غیر مکیل و موزون راه ندارد. «و مثال ما ذكرنا دخول الربا فيه من المكيلات و الموزونات اذا كان الجنس واحداً هو: بيع مثقال من الذهب بمثقال منه و زياده عليه و مثل بيع درهم من فضه بدرهم منها و زياده عليه و قفيز من حنطه بقفيز منها و زياده عليه. وكذلك الحنطه مع الشعير لانّ جنسهما في الربا عندنا واحد،» نزد امامیه جنس این‌ها یکی است. «و في الزكاة جنسان» جالب است که گندم و جو در زکات یکی حساب نمی‌شوند؛ بلکه دو جنس محسوب می‌شوند؛ یعنی اگر هر کدام به تنهایی به

5. سلسله الينابيع، ج ۱۳، ص ۱۱۳

6. همان، ج ۱۳، ص ۱۴۵ و ۱۴۶

مقدار نصاب رسیدند زکات دارند. نه اینکه گندم و جو با هم به مقدار نصاب برسند. معلوم می‌شود موضوع تعبدی در مورد شعیر و حنطه فقط در معاوضات است و در زکات اینگونه نیست.

#### 7- مرحوم محقق حلی در شرایع الإسلام<sup>7</sup>

«الاول فی بیان الجنس: و ضابطه: کل شیئین یتناولهما لفظ خاص كالحنطه بمثلها و الأرز بمثلها، فجوز بیع المتجانس وزناً بوزن نقداً و لایجوز مع زیاده و لایجوز اسلاف احدهما فی الآخر علی الاظهر»، بنابر اظهار مبادله نسیه جایز نیست. این همان فتوای همراه با احتیاط و مستند به آن روایتی است که در سوال از مبادله نسیه دو جنس، فرمود: «یدا بید باشد». علی الاظهر اشاره به احتیاط است. «و لا یشرط التقابض قبل التفرق» برخلاف شیخ مفید، شرط تقابض در مجلس، در مورد این دو جنس نیست. «الا فی الصرف، ولو اختلف الجنسان جاز التماثل و التفاضل نقداً و فی النسیئه تردد» در جواز مبادله نسیه، تردید می‌کند. «و الاحوط المنع». پس می‌بینید که ایشان هم احتیاط کرده است. البته با نظر بعضی از فقهای دیگر مانند شیخ مفید که رد قاطع کرد، متفاوت است. ایشان رد قاطع نمی‌کند. «و الحنطه و الشعیر جنس واحد فی الربا علی الاظهر» این نکته جالب است. دیگران نگفته بودند که علی الاظهر، حنطه و شعیر جنس واحد هستند. در روایات روشن است که حنطه و شعیر جنس واحد بوده، اصل شعیر، حنطه است. چندین روایت این را داشت با این حال ایشان می‌گوید: «علی الاظهر»؛ یعنی فتوای متفاوت هم وجود دارد. «لتناول اسم الطعام لهما» آنجا می‌گفت که اسم حنطه بر هر دو صادق است. ولی ایشان می‌گوید: اسم طعام بر هر دو صادق است. «و ثمره النخل جنس واحد و ان اختلفت انواعه و کذا ثمره الکره»، انگور هم همین طور است. «و کل ما یعمل من جنس واحد» هر چیزی که از جنس واحد مشتق شود، «یحرم التفاضل فیه؛ كالحنطه بدقیقها و الشعیر بسویقه و الدبس المعمول من التمر بالتمر» شیره‌ای که از خرما می‌گیرند در مقابل خرما، «و کذا ما یعمل من العنب بالعنب» شیره‌ی انگور به انگور «و ما یعمل من جنسین یجوز بیعه بهما و بکل واحد منهما» آنچه که از این دو مشتق می‌شود روی هم مبادله شود؛ یعنی با ترکیبی از هر دو در یک طرف معاوضه و در طرف دیگر معاوضه ترکیبی از هر دو باشد. یا یکی از آنها طرف معاوضه باشد. «بشرط ان یکون فی الثمن زیاده عن مجانسه» در ثمن زائد بر هم جنس باشد.

«الثانی: اعتبار الکیل و الوزن: فلا ربا الا فی مکیل او موزون و بالمساواة فیهما یزول تحریم الربویات.» اگر در کیل یا در وزن مساوی باشند، در کالاهایی که قابلیت ربا را دارد، حرمت از بین می‌رود. «فلوباع ما لا کیل فیه و لا وزن متفاضلاً جاز و لوکان معدوداً کالثوب بالثوبین و بالثیاب»، با دو جامه یا مجموعه‌ای از پیراهن‌ها «و البیضة بالبیضین و البیض نقداً. و فی النسیئه تردد. و المنع احوط.» که همان مفاد 17 روایتی است که یداً بید را تأکید می‌کرد.

«الثالث: الصرف: و هو بیع الاثمان بالاثمان و یشرط فی صحه بیعها زائداً علی الربویات، التقابض فی المجلس،» مرحوم محقق می‌فرماید: در بیع اثمان علاوه بر رعایت هم وزنی، تقابض در مجلس شرط است و باید رعایت شود و «فلو افترقا قبل التقابض

بطل الصرف علی الاشهر، « بیان ایشان "علی الأشهر" است ولی حقیقتاً من مخالفی در مورد صرف ندیدم. «و لو قبض البعض صح فيما قبض حسب» اگر بخشی را قبض کرد، فقط همان مقدار درست است و نه بقیه. «ولو فارقا المجلس مُصْطَحِبِينَ لم يبطل،» اگر از مجلس مفارقت کردند باطل نیست. البته باید گفت در خیار مجلس، محل جلوس مبنا نیست؛ بلکه معیت، با هم بودن و مصاحبت خریدار و فروشنده مبنا است. پس اگر مجلس را با هم ترک کنند، لم يبطل. «و لو وُكِّل احدهما فی القبض عنه، فقبض الوكيل قبل تفرقهما، صح. و لو قبض بعد التفرق، بطل.»

8- مرحوم علامه حلی در قواعد الأحكام<sup>8</sup>

«الفصل الثالث فی الصرف: و هو بیع الاثمان بمثلها و شرطه التقابض فی المجلس و ان كانا موصوفین غیر معینین.» در بیع الاثمان، تقابض باید باشد، اگرچه وصف شده باشد و عین هم الان حاضر نباشد. «و تساوی قدرأ مع اتفاق الجنس،» اگر جنس یکی است، تساوی و قبض هم باید باشد. «فلو افترقا قبله بطل، و لا يتحقق الافتراق مع مفارقه المجلس مصطحبین، و لو قبض الوكيل قبل تفرقهما صح، لابعده، و لو قبض البعض صح فيه خاصة.»

خوب این بحث هم تمام، خواستیم هم روایات را در باب صرف دیده باشیم و هم فتاوی را ببینیم. فتاوی فقها به روایات بسیار نزدیک است و البته اختلاف نظرهای جزئی هم در این بین دیده می‌شد. بحث ما در معاوضات تمام است.

\*\*\*\*\*

زکات پول طلا و نقره:

در مورد زکات مسائل زیاد و مهمی قابل طرح است و اگر لازم شد، طردا للباب وارد می‌شویم:

1- یکی این است که زکات بنابر بعضی از روایات از ارکان خمس اسلام است. «بُيِّنَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ عَلَى الصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ الصَّوْمِ وَ الْحَجِّ وَ الْوَلَايَةِ وَ لَمْ يُنَادَ بِشَيْءٍ كَمَا نُودِيَ بِالْوَلَايَةِ.»<sup>9</sup> بعد از نماز مهم‌ترین رکن است، به طوری که «وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ»<sup>10</sup> و «وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ وَالْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ»<sup>11</sup> می‌بینیم که زکات بعد از نماز اعتبار زیادی برخوردار است.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وارد مسجد شدند. دیدند که عده‌ای در مسجد هستند. فرمود: «یا فلان یا فلان یا فلان اخرجوا، از مسجد خارج شوید چراکه زکات نداده‌اید.» پس زکات اینقدر مهم است و اینگونه با آن برخورد می‌شود.

8 . همان، ج ۱۴، ص ۵۱۵

9 . الکافی، ج ۲، ص ۱۸

10 . سوره بقره، آیه ۴۳

11 . سوره نساء، آیه ۱۶۲

2- زکات حکم شرعی و واجب اسلامی است که در شرایع پیشین بوده است، حضرت عیسی مسیح علی نبینا و علی آله و علیه السلام می گوید: «وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا وَبَرًّا بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا»<sup>12</sup> در مورد شریعت حضرت موسی علی نبینا و علی آله و علیه السلام همین گونه است.

3- زکات در قرآن و سیره رسول خدا صلی الله علیه وآله و امیرالمؤمنین علیه السلام از امور حکومتی است. آیه شریفه قرآن «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ»<sup>13</sup> امر به اخذ، از وجوب اخذ و طبعاً وجوب ادا حکایت دارد. علاوه بر این وقتی آیه زکات نازل شد، پیامبر به منادی فرمود که در میان مردم ندا دهد: «إِنَّ اللَّهَ فَرَضَ عَلَيْكُمُ الزَّكَاةَ كَمَا فَرَضَ عَلَيْكُمُ الصَّلَاةَ.»<sup>14</sup> «زَكُوا أَمْوَالَكُمْ تُقْبَلُ صَلَوَاتُكُمْ»<sup>15</sup> اصلاً ادای زکات قید قبولی نماز است. و در آیه دیگر «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا...»<sup>16</sup> خداوند برای عاملان زکات سهم گذاشته است. اینکه برای عاملان از زکات سهمی قرار داده است؛ یعنی برای اجرایی شدن و عملیاتی شدن زکات پشتوانه قرار داده و برای تشخیص، جمع آوری، نگهداری و توزیع زکات، ساختار و سازمان ایجاد نموده است. پس سازمان لازم است.

امیرالمؤمنین علیه السلام و خود پیامبر صلی الله علیه و آله برای تخمین زکات به قبائل مصدق می فرستادند. روایت در مورد مصدق در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام فراوان است. مصدق کسی است که می رود، تخمین می زند و زکات و صدقه را اخذ می کند. چگونگی اخذ، حمل و انتخاب زکات در روایات آمده است. حضرت می فرماید: «به گونه ای زکات حیوانات را به ما برساند که چاق و چله باشند، تا وقتی به فقرا می دهیم فربه باشند.»

علاوه بر این در آیه زکات که می فرماید: «وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ» . مؤلفه القلوب غیر مسلمانانی هستند که اگر از زکات به آن ها بدهیم به اسلام تمایل می یابند، دلشان نرم می شود و همکاری می کنند. یا بعضی از مسلمانان ضعیف ایمان که با دادن زکات ایمانشان تقویت می شود. این کار، شخصی که نیست؛ حکومتی است.

علاوه بر این، سهم فی سبیل الله است. شیخ طوسی در نهاییه می فرماید: «سهم فی سبیل الله برای جهاد است برای همین منحصر به عصر معصوم است. سه سهم عاملین زکات، مؤلفه قلوبهم و فی سبیل الله منحصر به عصر بسط ید امام معصوم علیه السلام است و در غیبت امام معصوم علیه السلام پنج سهم دیگر را بدهید. یکی هم سهم غارمین است که بدهکاران معسری هستند که از راه غیر حرام گرفتار شده اند. ذیل آیه «وَإِنْ كَانَ دُوْ عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ»<sup>17</sup> روایاتی آمده که «حتی یبلغ الإمام فَيُؤَدِّيهِ». خبر این اعسار به امام برسد و امام زکات دهد. این یعنی باید زکات به دست امام برسد تا بتواند اعسار معسر را برطرف

12 . سوره مریم، آیه ۳۱ و ۳۲

13 . سوره توبه، آیه ۱۰۳

14 . الکافی ج ۳، ص ۴۹۷، ح ۲

15 . وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۱۰

16 . سوره توبه، آیه ۶۰

17 . سوره بقره، آیه ۲۸۰

کند. حتی روایات متعددی داریم که «وَمَنْ غَلَبَ عَلَيْهِ» کسی که دچار شرایط تنگنا و سختی شد، «فَلَيْسَتَدِينٌ» قرض کند. «فَإِنْ مَاتَ وَلَمْ يَقْضِهِ كَانَ عَلَى الْإِمَامِ قَضَاؤُهُ» ، فَإِنْ لَمْ يَقْضِهِ كَانَ عَلَيْهِ وَزْرَهُ»<sup>18</sup> عجب خیلی تند است. پس فقر را باید به وسیله‌ی امام برطرف کرد؛ اگر امام ادا نکند، کان علیه وزره. این نشان می‌دهد که منحصر در امام معصوم نیست؛ والا امام معصوم که تکلیف خود را خوب می‌داند و خوب عمل می‌کند. پس امام در این روایات منحصر به امام معصوم نیست.

حتی روایت مرسله حماد<sup>19</sup> از موسی بن جعفر علیه السلام حکایت از این دارد که حضرت می‌فرماید: «الْوَالِي يَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ فَيُؤْضِعُهَا عَلَى ثَمَانِيَةِ اصْنَافٍ.» والی اخذ زکات می‌کند. والی یعنی فرماندار، استاندار و هر حاکمی که اخذ زکات می‌کند و بر این هشت صنف توزیع می‌کند. "بقدر سَعَتِهِمْ" به میزانی که به وسعت برسند و معیشت آن‌ها تأمین شود. «بِأَلَا ضَيْقٍ وَ لَا تَقْتِيرٍ» بدون اینکه فقرا احساس تنگدستی کنند. یعنی باید بسط بدهد. حُب اگر این کار باید چنین شود، این را باید امام انجام دهد. اگر کسر آمد، «يَمُوتُهُمْ مِنْ عِنْدِهِ» از سایر منابع مالی به فقرا بدهد. «حَتَّى يَسْتَعْنُوا» تا مستغنی شوند و در معیشت خیر زندگی کنند. این نشان می‌دهد که زکات امر حاکمیتی است.

اما می‌بینیم در تاریخ اتفاق دیگری افتاده است. در عصر حاکمیت حکام جور بنی‌امیه و بنی‌عباس، دست ائمه هدی علیهم‌السلام بسته شد. حکام جور زکات را دریافت می‌کردند و چه می‌کردند؛ مضاعف می‌گرفتند، به ناحق می‌گرفتند، به ناحق مصرف می‌کردند. خب ائمه چه می‌کردند. در این جا روایات ائمه هدی علیهم‌السلام از صادقین علیهما السلام و دیگر ائمه حکایت از این دارد که «اعطه لأهل ولايتك» فقط به شیعیان بده و به حکام و صاحبان قدرت نده. اینجا امر حکومتی به امر شخصی تغییر یافت. فتاوی‌ای فقها هم به همین سمت رفته است. حالا ما هستیم و عصر حاکمیت نیابت عام حضرت بقية الله الأعظم سلام الله علیه و عج الله فرجه. دوران بسط ید است نه خلع ید. در دوران بسط ید حاکم اسلامی، باید همچنان زکات محجور باشد؟! در حاشیه باشد؟! يك امر غیر حکومتی تلقی شود؟! نه، اینجاست که نگاه فقه حکومتی اقتضاء می‌کند که زکات مجدداً به میدان بیاید.

البته باید در تعریف زکات بازنگری کنیم. بنده نظرم این نیست که هشت کالایی که در روایات زکات آمده است را تغییر دهیم؛ بلکه کاربرد واژه‌ی زکات در قرآن و در بسیاری از روایات، اعم از این زکات است. در این مورد کتاب "فقه منابع مالی دولت اسلامی" را ملاحظه کنید. اگر به این کتاب را دسترسی یافتید، ببینید. در آن جا به تفصیل توضیح دادیم که زکات در قرآن و بخشی از روایات چه معنایی دارد. مرحوم محقق در کتاب معتبر در بحث زکات می‌فرماید: «حقوق واجب مالی؛ هر حق واجب مالی از خداوند تبارك و تعالی در اموال ما، شامل عنوان زکات است.» و قائل است که شامل زکات، خمس، جزیه و سایر صدقات می‌شود. حُب این معنای گسترده‌تری را شامل می‌شود.

چند روایت داریم در این مورد که " لَوْ أَنَّ النَّاسَ أَدُّوا حُقُوقَ أَمْوَالِهِمْ لَكَانُوا عَائِشِينَ بَخِيرٍ " <sup>20</sup> اگر مردم حقوق اموالشان را می دادند فقرا در معیشت خیر زندگی می کردند. پس قابل قبول نیست که مؤدی زکات را 9 کالا قرار دهیم؛ زیرا این درآمدی نیست که فقر را برطرف کند. به این بحث خواهیم رسید که برخی از بزرگان بحث کردند که پول اعتباری، مشمول زکات شود، اما از آن هم چیزی در نخواهد آمد؛ نه از نظر فقهی و نه از نظر عینی و واقعی. آنچه مهم است این است که امام گاهی تعبیر به زکات و گاهی تعبیر به "حقوق اموالهم" دارد. می گوید: «اگر اینها ادا می شد و اگر ثروتمندان حق فقرا را می دادند، فقرا در معیشت خیر بودند.» نه فقط معیشت فقرا که خیلی چیزهای دیگر حل می شد. فی سبیل الله حل می شد. ابن السبیل حل می شد و چیزهای دیگر.

پس می بینیم معنای زکات که قرآن آن را در کنار نماز قرار داده و روایت منقول از ائمه هدی علیهم السلام آن را، رکنی از ارکان اسلام می شمارد، نمی تواند منحصر کردن به 9 قلم کالا باشد. البته با توجه به مستندات روایی از انحصار زکات به 9 قلم، نخواهیم گذشت و می گوئیم که آنها زکات اموال است که بخشی از حقیقت زکات می باشد.

علی بن مهزیار صحیح‌های دارد <sup>21</sup> که غالباً مورد عدم توجه فقها قرار گرفته است و گفته اند که عمل به آن متروک است. این صحیح‌ها چیز عجیبی است و خیلی قابل استفاده است. در این روایت که حضرت می فرماید: «من در این سال ( 220 هـ. ق.) زکاتی را بر شیعیان واجب می کند که مخصوص امسال است و یک سری را هم برای همیشه واجب می کنم. آنچه برای امسال است " نِصْفُ السُّدُسِ مِنَ الصَّيْعَةِ الَّتِي يَفِي " آن ملکی که منافعش وفا کند و کفایت کند برای هزینه زندگی و اضافه بیاید، نصف السدس آن را زکات بدهد. بعد تعبیر به خمس می فرماید، خمس فلان، خمس فلان و بعد می فرماید: مستندش «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا» است. مستند خمس و نصف السدس را آیه شریفه زکات قرار می دهد. درست است که بخش قابل توجهی از مصرف خمس به سادات مستحق می رسد. سادات مستحق مورد مصرف هستند. آیه شریفه خمس می فرماید: «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى » از اینجا دیگر لام وجود ندارد. «وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ» مساکین و یتامی و ابن السبیل که از هاشمیین هستند، مورد مصرف اند و بر امام لازم است که فقر آنان را برطرف کند. اما بقیه خمس در اختیار امام هست. به بیان امام خمینی ره خمس امر وُحدانی هست و لازم نیست که خمس را تنصیف کرد؛ نصف سهم امام و نصف سهم سادات. بلکه فقرای سادات باید پوشش داده شوند و بعد از برطرف شدن فقر آنان، بقیه خمس در اختیار امام است. بقیه را امام چه کند؟ این، منبعی است که در اختیار مقام امام هست که اگر فقر فقرا برطرف نشد «يعطيهم من عنده، يَمُونَهُمْ مِنْ عِنْدِهِ» از این منبع یا سایر منابع تأمین کند. ما مجموعه زکات و خمس و سایر منابع را نگاه کنیم، آیا کفایت می کند یا نه؟ برآوردهای ما از نظر محاسبات ظرفیت بالقوه زکات و خمس در ایران، حکایت از این می کند که پهلوی به پهلوی مالیاتی می زند که دولت از مردم دریافت می کند. خمس معادن را در نظر بگیرید، خمس تجارت را در نظر بگیرید و خمس سایر موارد را

بینید چه می‌شود. این‌ها مجموعاً کنار آن چه که تحت عنوان زکات خاص است فقر را پوشش می‌دهد و بسیار زیاد هم می‌آید. پس نیازمند بازنگری در این مفاهیم و مسائل هستیم.

آنچه که ما می‌خواهیم در این بحث به آن برسیم پول زکات و نقره است.

در تعدادی از روایات زکات، بر طلا و نقره (ذهب و فضة) تأکید شده است. اگر چه در این روایات عنوان ذهب و فضة مطلق است و شامل مسكوك رایج و غیر رایج و غیر مسكوك می‌شود، ولی با توجه به سایر روایات زکات - که فراوان است - باید به طلا و نقره مسكوك مقید شود؛ یعنی سکه معامله که همان درهم و دینار است. ضمناً در این روایات، ذهب و فضة در زکات تقدینه‌ها (که مراد پول است) موضوعیت دارند. این روایات نشانه این است که ذهب و فضة بودن موضوعیت دارد. ما در صدر اسلام پول مسی داشته‌ایم که به آن فلوس (پول سیاه) می‌گفتند، ولی مشمول زکات نبوده است.

روایاتی از طریق عامه داریم که اگر کسی فلوس به حد نصاب درهم داشته باشد، زکات ندارد. پس معلوم می‌شود که طلا و نقره بودن، موضوعیت دارد و در غیر از ذهب و فضة از اثمان، زکات نیست. این در شرایط است که بسیاری از معاملات آن دوران تهاتری بوده؛ پولی رد و بدل نمی‌شده، یا در مورد معاملات خرد از فلوس استفاده می‌شده است.

الف: روایاتی که روی طلا و نقره تکیه دارند:

1- عَلِيُّ بْنُ عُقْبَةَ وَ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا مِنْ أَمَامِ بَاقِرٍ وَ أَمَامِ صَادِقٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ: <sup>22</sup> « قَالَا لَيْسَ فِيهَا دُونَ الْعِشْرِينَ مِثْقَالًا مِنَ الذَّهَبِ شَيْءٌ » اسمی از دینار نیست. « فَإِذَا كَمَلْتُ عِشْرِينَ مِثْقَالًا فَفِيهَا نِصْفٌ مِثْقَالٍ » پس روی طلا تکیه کرد، نه روی دینار. « إِيَّيَّيْ أَرْبَعَةٌ وَ عِشْرِينَ، فَإِذَا كَمَلْتُ أَرْبَعَةً وَ عِشْرِينَ فَفِيهَا ثَلَاثَةُ أَخْمَاسِ دِينَارٍ، إِيَّيَّيْ ثَمَانِيَّةٌ وَ عِشْرِينَ فَعَلَى هَذَا الْحِسَابِ كُلَّمَا زَادَ أَرْبَعَةً. »

2- زُرَّارَةَ عَنْ أَحَدِهِمَا ع قَالَ: لَيْسَ فِي الْفِضَّةِ زَكَاةٌ حَتَّى تَبْلُغَ مِائَتِي دِرْهَمٍ فَإِذَا بَلَغَتْ مِائَتِي دِرْهَمٍ فَفِيهَا خَمْسَةٌ دِرْهَمٍ فَإِنْ زَادَتْ عَلَيْهِ فَعَلَى حِسَابِ ذَلِكَ فِي كُلِّ أَرْبَعِينَ دِرْهَمًا دِرْهَمٌ وَ لَيْسَ فِي الْكُفُورِ شَيْءٌ وَ لَيْسَ فِي الذَّهَبِ زَكَاةٌ حَتَّى يَبْلُغَ عِشْرِينَ مِثْقَالًا فَإِذَا بَلَغَ عِشْرِينَ مِثْقَالًا فَفِيهِ نِصْفٌ مِثْقَالٍ ثُمَّ عَلَى حِسَابِ ذَلِكَ إِذَا زَادَ الْمَالُ فِي كُلِّ أَرْبَعِينَ دِينَارًا دِينَارًا. <sup>23</sup> به چهل دینار رسید، یک دینار زکات دارد.

3- محمد بن مسلم، ابوبصیر، بریدعجلی و فضیل بن یسار، چهار روایت از امام باقر و امام صادق علیهما السلام. جمعا هشت روایت می‌شود: <sup>24</sup> « قَالَا فِي الذَّهَبِ فِي كُلِّ أَرْبَعِينَ مِثْقَالًا مِثْقَالٌ » بینید اسم دینار نیست. « ... لَيْسَ فِي أَقَلِّ مِنْ أَرْبَعِينَ مِثْقَالًا شَيْءٌ » البته این روایت باید مورد بررسی قرار بگیرد؛ چراکه می‌گوید " لیس فی أقل من أربعين مثقالاً شیء " و حال آن که روایات دیگر، زکات بیست مثقال را نصف مثقال بیان کرده است.

22 . وسایل، ج ۹، ص ۱۳۸، حدیث ۱۱۶۸۹

23 . همان، ص ۱۴۰، حدیث ۱۱۶۹۴

24 . همان، ص ۱۴۱، حدیث ۱۱۶۹۷

ب: روایاتی که زکات شمش طلا و نقره و زیور آلات را نفی می‌کند. پس آنجا روی طلا و نقره تکیه کرد و اینجا روی طلا و نقره غیر مسکوک؛ مثل شمش طلا و نقره یا زیور آلات طلا؛ مثل شمشیر طلا و ظروف طلا بحث می‌کند.

۱- صحیحہ علی بن یقطین از ابو ابراهیم علیه السلام یعنی امام موسی کاظم علیه السلام: <sup>25</sup> - جالب است که القاب فراوانی در روایات برای امام موسی بن جعفر علیه السلام آمده است؛ مانند عالم، شیخ، فقیه والقاب مختلف. به خاطر شدت تقیه و حفظ جان شیعیان به صورت رمزی از این عناوین استفاده می‌شد. - «قَالَ: قُلْتُ لَهُ إِنَّهُ يَجْتَمِعُ عِنْدِي الشَّيْءُ (الكثير قيمته) فَيَبْقَى نَحْوًا مِنْ سَنَةٍ» گاهی چیزهای زیادی برای يك سال نزد من می‌ماند. «أَنْزَكِيهِ؟ قَالَ لَا. كُلُّ مَا لَمْ يَحُلْ عَلَيْهِ عِنْدَكَ الْحَوْلُ» هر چه يك سال نزدت نباشد، زکات ندارد. «فَلَيْسَ عَلَيْهِ فِيهِ زَكَاةٌ وَكُلُّ مَا لَمْ يَكُنْ رِكَازًا» مقصود از رکار، گنج است. «فَلَيْسَ عَلَيْكَ فِيهِ شَيْءٌ. قَالَ قُلْتُ وَ مَا الرِّكَازُ؟ قَالَ الصَّامِتُ الْمُنْقُوشُ» آن پولی که راكد مانده است و منقوش است. «ثُمَّ قَالَ إِذَا أَرَدْتَ ذَلِكَ» اگر می‌خواهی از زکات فرار کنی، «فَأَسْبِغْهُ» ذوبش کن که زکات ندارد. «فَإِنَّهُ لَيْسَ فِي سَبَائِكِ الذَّهَبِ وَ نِقَارِ الْفِضَّةِ شَيْءٌ مِنَ الزَّكَاةِ.» هر چه از طلا و نقره ذوب شده باشد زکات ندارد. به عبارت دیگر شمش طلا و نقره زکات ندارد.

مرحوم شیخ هم این روایت را با اسناد خود نقل کرده است.

2- جَمِيلٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا: <sup>26</sup> «أَنَّهُ قَالَ: لَيْسَ فِي التَّبْرِ زَكَاةٌ» در شمش زکات نیست. «إِنَّمَا هِيَ عَلَى الدَّنَائِرِ وَ الدَّرَاهِمِ.» زکات بر دنایر و دراهم است. پس زکات داشتن شمش را نفی می‌کند.

۳- علی ابن یقطین: <sup>27</sup> «قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْمَالِ الَّذِي لَا يَعْمَلُ بِهِ وَ لَا يَقْلَبُ» مالی که با آن کاری نشده، دست به دست نمی‌شود. «قَالَ يَلْزَمُهُ الزَّكَاةُ فِي كُلِّ سَنَةٍ إِلَّا أَنْ يَسْبِكَ.» مگر اینکه به ذوب شده تبدیل شود.

۴- جمیل بن دراج از امام صادق و امام موسی بن جعفر علیهما السلام: <sup>28</sup> «أَنَّهُ قَالَ لَيْسَ فِي التَّبْرِ زَكَاةٌ إِنَّمَا هِيَ عَلَى الدَّنَائِرِ وَ الدَّرَاهِمِ»

5- يَعْقُوبُ بْنُ شُعَيْبٍ: <sup>29</sup> «قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْحُلِيِّ» زیور آلات «أَيَزَكِّي؟ فَقَالَ: إِذَا لَا يَبْقَى مِنْهُ شَيْءٌ.» اگر بنا باشد که زکات زیور آلات را بدهند، که چیزی باقی نمی‌ماند؛ سالی دو و نیم درصد باید کسر شود.

۶- هارون بن خارجه از امام صادق علیه السلام <sup>30</sup>: «قَالَ لَيْسَ عَلَى الْحُلِيِّ زَكَاةٌ» زیور آلات زکات ندارد.

25. همان، ص ۱۵۴، حدیث ۱۱۷۲۴

26. همان، ص ۱۳۹، حدیث ۱۱۶۹۰

27. همان، ص ۱۵۵، حدیث ۱۱۷۲۷

28. همان، ص ۱۵۶، حدیث ۱۱۷۲۸

29. همان، ص ۱۵۶، حدیث ۱۱۷۲۹

30. همان، ص ۱۵۶، حدیث ۱۱۷۳۰

۷- محمد حلبی از امام صادق علیه السلام<sup>31</sup>: « قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْحُلِيِّ فِيهِ زَكَاةٌ؟ قَالَ لَا »

۸- صحیحہ رفاعہ: <sup>32</sup> « قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ سَأَلَهُ بَعْضُهُمْ عَنِ الْحُلِيِّ فِيهِ زَكَاةٌ فَقَالَ لَا وَ لَوْ بَلَغَ مِائَةَ أَلْفٍ » قیمت آن به صد هزار درهم هم برسد، زکات ندارد.

شیخ همین روایت و دو روایت قبل از آن را با اسناد خود نقل کرده است.

۹- صحیحہ محمد بن یحیی از امام صادق علیه السلام: <sup>33</sup> « قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْحُلِيِّ فِيهِ زَكَاةٌ قَالَ لَا »

۱۰- صحیحہ معاویه بن عمار از امام صادق علیه السلام: <sup>34</sup> « قَالَ: قُلْتُ لَهُ الرَّجُلُ يَجْعَلُ لِأَهْلِهِ الْحُلِيَّ مِنْ مِائَةِ دِينَارٍ » صد دینار؛ پنج برابر نصاب زکات « وَ الْمِائَتِي دِينَارٍ وَ أَرَانِي قَدْ قُلْتُ ثَلَاثِمِائَةَ دِينَارٍ » به ذهنم می‌رسد که شما سیصد دینار هم فرموده‌اید. « فَعَلَيْهِ الزَّكَاةُ؟ قَالَ لَيْسَ فِيهِ الزَّكَاةُ »

۱۱- مروان بن مسلم از ابی الحسن (المحسن): <sup>35</sup> « قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْحُلِيِّ عَلَيْهِ زَكَاةٌ قَالَ إِنَّهُ لَيْسَ فِيهِ زَكَاةٌ وَ إِنْ بَلَغَ مِائَةَ أَلْفٍ كَانَ أَبِي يَخَالِفُ النَّاسَ فِي هَذَا. » پدر من با فقهای دیگر در این مسئله مخالف بود؛ آن‌ها قائل به زکات بودند و ایشان قائل نبود.

۱۲- روایت صحیحہ علا: <sup>36</sup> « قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع هَلْ عَلَى الْحُلِيِّ زَكَاةٌ؟ فَقَالَ لَا »

۱۳- صحیحہ علی ابن جعفر: <sup>37</sup> « عَنْ أَخِيهِ » موسی بن جعفر علیه السلام « قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الزَّكَاةِ فِي الْحُلِيِّ قَالَ إِذَا لَا يَبْقَى » اگر بنا باشد زکاتش را بدهد، چیزی از آن باقی نمی‌ماند.

۱۴- صحیحہ ابن ابی عمیر: <sup>38</sup> « عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: زَكَاةُ الْحُلِيِّ عَارِيَتُهُ. »

۱۵- صحیحہ عمر بن یزید: <sup>39</sup> « قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَجُلٌ فَرَّ بِمَالِهِ مِنَ الزَّكَاةِ فَاشْتَرَى بِهِ أَرْضاً أَوْ دَاراً أَوْ عَلَيْهِ فِيهِ شَيْءٌ؟ فَقَالَ لَا وَ لَوْ جَعَلَهُ حُلِيًّا أَوْ نُقِرًا فَلَا شَيْءَ عَلَيْهِ فِيهِ » اگر تبدیل به زیور یا شمش نقره کند، اشکالی ندارد. « وَ مَا مَنَعَ نَفْسَهُ مِنْ فَضْلِهِ أَكْثَرَ مِمَّا مَنَعَ مِنْ حَقِّ اللَّهِ بِأَنْ يَكُونَ فِيهِ. » آن‌چه را که خودش محروم کرده و از دست داده، بیشتر از چیزی است که از حق الهی

31. همان، ص ۱۵۶، حدیث ۱۱۷۳۱

32. همان، ص ۱۵۷، حدیث ۱۱۷۳۲

33. همان، ص ۱۵۷، حدیث ۱۱۷۳۳

34. همان، ص ۱۵۷، حدیث ۱۱۷۳۴

35. همان، ص ۱۵۸، حدیث ۱۱۷۳۵

36. همان، ص ۱۵۸، حدیث ۱۱۷۳۶

37. همان، ص ۱۵۹، حدیث ۱۱۷۳۷

38. همان، ص ۱۵۹، باب ۱۰، حدیث ۱۱۷۳۸

39. همان، ص ۱۵۴، باب ۱۱، حدیث ۱۱۷۴۱

منع کرده است. ظاهراً مراد این باشد که اگر کسی درهم و دینار را به شمش تبدیل کند، افت ارزش دارد. آن افت ارزش بیش از دو و نیم درصد است؛ چون اگر دوباره بخواهد آن را به درهم و دینار تبدیل کند باید بیشتر خرج کند.

کلینی نیز روایت را از طریق خود نقل کرده است.

۱۶- روایت علی بن یقطين: <sup>40</sup> «عَنْ أَبِي إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَا تَجِبُ الزَّكَاةُ فِيمَا سُبَيْكَ» هر چه که به صورت مسكوك در بیاید، زكات ندارد. «قُلْتُ فَإِنَّ كَانَ سَبَكُهُ فِرَاراً بِهِ مِنَ الزَّكَاةِ؟ قَالَ أَمَا تَرَى أَنَّ الْمَنْفَعَةَ قَدْ ذَهَبَتْ مِنْهُ فَلِذَلِكَ لَا تَجِبُ عَلَيْهِ الزَّكَاةُ.»

۱۷- روایت علی بن یقطين از امام موسی ابن جعفر علیه السلام: <sup>41</sup> «قَالَ لَا تَجِبُ الزَّكَاةُ فِيمَا سُبَيْكَ فِرَاراً مِنَ الزَّكَاةِ أَمْ تَرَى أَنَّ الْمَنْفَعَةَ قَدْ ذَهَبَتْ. فَلِذَلِكَ لَا تَجِبُ الزَّكَاةُ.»

۱۸- روایت هارون بن خارجه از امام صادق علیه السلام: <sup>42</sup> «قَالَ: قُلْتُ لَهُ إِنَّ أَخِي يُوَسِّفُ وُلِيَّ لَهُوَلَاءِ الْقَوْمِ أَعْمَالاً» مسئولیت ظلمه را پذیرفته است. «أَصَابَ فِيهَا أَمْوَالاً كَثِيرَةً وَ إِنَّهُ جَعَلَ تِلْكَ الْأَمْوَالَ حُلِيًّا أَرَادَ أَنْ يَفِرَّ بِهَا مِنَ الزَّكَاةِ أَعْلِيهِ الزَّكَاةُ؟ قَالَ لَيْسَ عَلَى الْحُلِيِّ زَكَاةٌ. وَ مَا أَدْخَلَ عَلَى نَفْسِهِ مِنَ التَّقْصَانِ فِي وَضْعِهِ وَ مَنَعِهِ نَفْسَهُ فَضْلُهُ، أَكْثَرُ مِمَّا يَخَافُ مِنَ الزَّكَاةِ.» صدوق هم این روایت را آورده است.

هجده روایت به روشنی حکایت از آن دارد که زكات به شمش طلا و نقره و زیورات طلا و نقره تعلق نمی‌گیرد. هر چند زیاد باشد. در دو روایت تأکید دارد که زكات فقط به دراهم و دنانیر تعلق می‌گیرد. یعنی هم نفی و اثبات است.

علاوه بر این اگر کسی به منظور فرار از زكات، قبل از حلول يك سال آن را به زمین، خانه، زیور و شمش تبدیل کند، مشمول زكات نخواهد شد. البته در برخی روایات امام می‌فرماید: «منفعتی که در این کار از دست می‌دهد بیشتر از حق الهی است.»

بعداً به نقل روایاتی می‌پردازیم که تنها به بحث زكات درهم و دینار پرداخته است؛ یعنی اینجا جنبه‌ی نفی را تقویت کردیم و از این به بعد بحث اثبات زكات در درهم و دینار بیان خواهد شد.

والحمد لله رب العالمین

40. همان، ص ۱۶۰، حدیث ۱۱۷۴۲

41. همان، ص ۱۶۰، حدیث ۱۱۷۴۳

42. همان، ص ۱۶۰، حدیث ۱۱۷۴۴